

تفسیر تطبیقی آیه زکات (انما الصدقات) *

□ فاکر میبدی **

□ سیده معصومه فاطمی ***

چکیده

آیه «انما الصدقات» (توبه: ۶۰) به تبیین مصارف زکات پرداخته و از آیات مورد اختلاف مفسران فریقین است. روش بحث در این مقاله، تفسیر تطبیقی آیه با توجه به تفاسیر فریقین می‌باشد. هدف آن است که با بررسی مقایسه‌ای نظرات و دیدگاه‌های فریقین، موافقات و مؤلفات مذاهب اسلامی درباره آیه مورد نظر روشن گردد. اکثریت علمای فریقین معتقدند که منظور از «الصدقات» صدقه واجب یعنی زکات است. دیدگاه مورد قبول در «لام» که بر سر فقرا آمده است، همان نظر علمای شیعه و نیز حنفی و مالکی است مبنی بر اینکه لام برای بیان مصرف می‌باشد، نه تملیک. در اختلاف بین فقیر و مسکین به نظر می‌رسد که حال مسکین از فقیر سخت‌تر است. مالی که از زکات به صنف عاملین داده می‌شود به عنوان اجرت عمل (ثمن) نیست بلکه یک حد کفایتی است که به او داده می‌شود. نسبت به مؤلفه قلوبهم، رقاب، غارم، فی سبیل الله و ابن السبیل هم بعد از بیان آرای فریقین، دیدگاه مختار بیان شده است.

کلیدواژه‌ها: تفسیر، مقارن، الصدقات، مصارف زکات.

* تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۶/۱۵؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۹/۲۰.

** استاد علوم قرآن جامعه المصطفی | العالمیه (m_faker@miu.ac.ir).

*** دانش پژوه دوره دکتری تفسیر تطبیقی جامعه المصطفی | العالمیه (نویسنده مسئول) (Hemmat110@yahoo.com).

مقدمه

آیه ۶۰ سوره توبه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»، یکی از آیات مهم مربوط به زکات در قرآن است. در این آیه خداوند مصارف زکات را فقط نام می‌برد و مثل آیات فقهی دیگر به جزئیات آن نمی‌پردازد. در تفسیر تطبیقی این آیه و بیان هر یک از اصناف هشت‌گانه زکات در تفاسیر فقهی فریقین اشتراکات و افتراقاتی وجود دارد، به طوری که نمی‌توان گفت در تفسیر جزئیات این آیه دیدگاه اهل سنت یک طرف و دیدگاه شیعه در طرف دیگر می‌باشد.

از جمله مسائلی که نسبت به محتوای این آیه در بین مفسران شیعه و سنی مطرح می‌شود، این است که منظور از الصدقات چیست، آیا زکات واجب است و یا اعم از واجب و مستحب است؟ سؤال دیگر اینکه دیدگاه فریقین نسبت به لام بنابر تملیک می‌باشد یا بنابر مصرف؟ همچنین اینکه به چه دلیل در چهار مورد اول اصناف زکات لام آمده و در چهار مورد بعدی «فی» و دلیل این ترتیب چیست؟ مهم‌تر از همه این بحث‌ها، نسبت به هر یک از مصارف زکات دیدگاه فریقین چیست و تفاوت و یا شباهت نظرات ایشان در جزئیات مربوط به اصناف زکات چگونه می‌باشد؟ با توجه به اینکه عبارت «فريضة من الله» در آخر آیه آمده و بر وجوب زکات را تأکید کرده است. در انتهای این متن نظرات مفسران در این باره بررسی می‌شود.

منظور از تفسیر تطبیقی، بررسی مقایسه‌ای نظرات و دیدگاه‌های فریقین در مورد آیه صدقات است و این پژوهش به دنبال آن است که با بررسی این دیدگاه‌ها به اشتراکات و افتراقات فرق اسلامی در تفسیر این آیه دست یابد. همان‌طور که در هر یک از گفتارهای مقاله دیده می‌شود، در تحلیل آرای مفسران فریقین نسبت به یک موضوع و تقسیم‌بندی دیدگاه‌ها، مثلاً شیعه و یکی از مذاهب اربعه دیدگاه مشترکی دارند و بقیه مذاهب قائل به دیدگاهی مخالف ایشان هستند. در موارد اندکی هم دیده شده است که حتی دیدگاه یک یا برخی از علمای شیعه با برخی از مذاهب اهل سنت مشترک بوده و با اکثریت بزرگان امامیه

مخالف است.

۱. دیدگاه فریقین نسبت به واژه الصدقات

در بیان معنای «الصدقات» در این آیه دو دیدگاه تفسیری وجود دارد:

الف. دیدگاه اول برگرفته از نظر علمای شیعه و مذهب مالکی است مبنی بر اینکه منظور از الصدقات در این آیه صدقات واجب (زکات) می‌باشد و موارد مصرف زکات را بر می‌شمرد؛ زیرا در آخر آیه می‌فرماید: «فريضة من الله» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۹/۳۱۰؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۴/۵۹). به عبارت دیگر: صدقه هرگاه که در قرآن به طور مطلق بیاید، منظور از آن همان صدقه واجب است (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸/۱۶۸؛ ابن العربی، ۱۴۰۸: ۲/۹۵۹).

ب. الصدقات به صورت عموم آمده است، پس هم صدقه واجب را شامل می‌شود و هم صدقه مستحبی (ابن عثمان، ۱۴۲۳: ۳/۴۳۴). کیهراسی نیز با تکیه بر مذهب شافعی می‌گوید: خداوند صدقات را به صورت مطلق بیان کرد و رسول خدا آنها را تبیین نمود، به طوری که کدام صنف زکات در آن واجب است و کدام یک واجب نیست (کیهراسی، ۱۴۰۵: ۴/۲۰۶).

نظر بهتر این است که الصدقات شده برای زکات واجب وارد است. به عبارت دیگر: اگر صدقات، شامل صدقه مستحب هم بشود در این صورت منحصر به فقرا و مساکین و اصناف دیگر نمی‌شود و دادن صدقه به غنی هم جایز خواهد بود، در حالی که اول آیه در این هشت مورد حصر شده است (سیوری، ۱۴۲۵: ۱/۲۳۸). برای تقویت این نظر می‌توان گفت: زکات واجب در برخی از آیات دیگر قرآن، صدقه نامیده شده است؛ مثل آیه «خذ من أموالهم صدقة» (توبه: ۱۰۳). پس اگر صدقه مستحبی داخل در الصدقات باشد نتیجه‌اش این می‌شود که صدقات را می‌توان به غیر این هشت مورد بدهیم، در حالی که این خلاف ظاهر آیه می‌باشد (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۶/۸۸).

۲. دیدگاه فریقین نسبت به لام در «اللفقراء»

این بحث مطرح است که لام در للفقراء، برای تملیک است یا افاده مصرف می‌کند؟ به این

معنا که اگر لام برای تملیک باشد، زکات باید بین همه اصناف تقسیم شود و از هر گروه حداقل به سه نفر زکات بدهند. اما اگر لام برای بیان مصرف باشد، دادن زکات به یکی از اصناف هم کفایت می‌کند و تقسیم آن بین همه آنها واجب نیست. پس در اینجا دو دیدگاه پدید می‌آید (مؤمن، ۱۴۲۱: ۱۴۴).

الف. دیدگاه تملیک

شافعی معتقد است که زکات برای فقرا به شکل تملیک است، ولی تملیک حقیقی نیست، بلکه تملیک غیر حقیقی است، چون تملیک در اینجا برای وصف فقرا جعل شده است. اینکه در تملیک حقیقی مالکیت فرد به سبب تسلیم مال محقق می‌شود، مانع از آن نیست که در مواردی که تملیک غیر حقیقی می‌باشد تسلیم مال صورت بگیرد و تملیک حاصل شود. بنابراین تملیک در مصارف زکات محقق نمی‌شود مگر با تسلیم به آنها. بنا بر رأی شافعی، این تملیک شامل همه مصارف ذکر شده در آیه می‌شود مگر اینکه بعضی از آنها موجود نباشند که در این صورت سهم آنها به بقیه داده می‌شود. از همین جاست که فرق بین مصرف مال نسبت به مستحقین زکات با مصرف مال در وصیت مشخص می‌شود، به طوری که در وصیت اگر نتوانیم سهم کسی را بدهیم به دلایل موجود بودن و یا اینکه عذر داریم در رساندن به او، در این صورت سهم او به بقیه داده نمی‌شود، به خلاف مصرف زکات (کیاهراسی، ۱۴۰۵: ۴/۲۰۶). علاوه بر این شافعی در مورد مصارف زکات معتقد است: خویشاوندی و قرابت یک مزیت به حساب می‌آید و صدقه در مورد افراد خویشاوندی که در زمره مصارف زکات هستند باید زودتر از بقیه صورت بگیرد (کیاهراسی، ۱۴۰۵: ۴/۲۰۷).

ب. دیدگاه مصرف

در پرتو بررسی دیدگاه‌ها، مطلب مهمی به چشم می‌خورد که به جز شافعی بقیه مذاهب از جمله مذهب شیعه و مالک و ابوحنیفه معتقدند که لام در لفقرا برای بیان مصرف می‌باشد نه ملکیت.

اصناف هشت‌گانه محل زکات هستند و پخش کردن زکات بین همه آنها به طور مساوی لازم نیست بلکه اگر زکات را به یکی از اصناف بدهند جایز است و نیز جایز است که زکات را به یک نفر از اصناف هشت‌گانه بدهند؛ به دلیل اجماع علما (طوسی، ۱۴۰۷: ۴/۲۲۶) و اخباری که از ایشان داریم (کلینی، ۱۴۰۷: ۳/۴۹۶؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۴/۴۹). در حالی که اگر لام تملیک باشد لازم می‌آید که زکات را بین همه اصناف تقسیم کنیم و این خلاف اجماع و خلاف ظاهر می‌باشد (مقدس اردبیلی، بی‌تا: ۱۸۸؛ راوندی، ۱۴۰۵: ۱/۲۵۷).

درست است که زکات را می‌توان به یک صنف از اصناف هشت‌گانه بدهیم، ولی بهتر است که بین همه اصناف پخش شود؛ به دو دلیل:

۱. قول ابن عباس، حذیفه و دیگر صحابه. به نظر اینها دلیلی ندارد که لام برای تملیک باشد؛ چون شخص مستحق زکات قبل از دریافت زکات مالک نمی‌شود.

۲. تفسیر لام برای بیان مصرف موافق عمل پیامبر است که طبق صلاحدید خود، زکات را به بعضی افراد می‌داد (سیوری، ۱۴۲۵: ۱/۲۳۴).

جصاص در تفسیر خود معتقد است: اگر فردی صدقه (زکات واجب) را به یکی از این اصناف هشت‌گانه بدهد کفایت می‌کند. وی در این حکم از علمای سلف ادعای اجماع می‌کند و اینکه کسی از اصحاب سلف خلاف این را نگفته است. او این قول را به ابوحنیفه نسبت می‌دهد و می‌گوید: قول شافعی بنا بر اینکه باید زکات بین اصناف هشت‌گانه تقسیم شود مگر اینکه یک صنفی موجود نباشد، مخالف قول اصحاب سلف است و نظر مخالف سنت است و نیز مخالف کتاب الله می‌باشد. او برای اثبات ادعای خود به آیه «ان تبدوا الصدقات»، استدلال می‌کند که در آن «الصدقات» اشاره دارد به همه صدقات دارد از آن جهت که «ال» جنس بر سر آن آمده است. بنابراین شامل زکات هم می‌شود. از طرف دیگر در این آیه می‌فرماید: صدقات را به یکی از این اصناف بدهید که اینها همان فقرا هستند.

بنابراین وقتی خداوند در آیه «انما الصدقات» (توبه: ۶۰) اصنافی را ذکر کرده که صدقه به آنها بدهد مرادش بیان اسباب فقر است و تقسیم زکات بین هشت صنف، یعنی اصناف بعدی از آن جهت که خودشان اسباب فقر هستند در اینجا ذکر شده‌اند، نه از این جهت که

زکات باید بین همه شان تقسیم شود. در آیه دیگر می‌فرماید: «في أموالهم حق معلوم» مقتضای آن جواز دادن صدقه به این دو قشر است نه غیر از اینها و این آیه وجوب تقسیم زکات بین هشت صنف را نفی می‌کند.

جصاص علاوه بر استدلال به آیات قرآن به سنت پیامبر ا هم استدلال می‌کند. بنا بر روایت سلمه بن صخر، پیامبر ا به بنی‌زریق اجازه داد تا صدقاتشان را به سلمه که فقیر بود بدهند (جصاص، ۱۴۰۵: ۴/۳۴۵). در حالی که سلمه فقط یک صنف به حساب می‌آمد. به نظر وی زکات فقط به فقرا داده می‌شود و اگر از مال زکات به عاملین داده می‌شود، به عنوان زکات مال نیست، بلکه عوض از عملی است که انجام داده است (جصاص، ۱۴۰۵: ۴/۳۴۶). به مصارف دیگر هم وقتی به عنوان زکات داده می‌شود که فقیر و مستحق زکات باشند و حتی اگر به جهت تألیف قلوب به افرادی زکات می‌دهند به این دلیل است که خطر اذیت آنها نسبت به مسلمانان فقیر دفع کنند.

قرطبی نیز می‌گوید لام در لفقراء برای بیان مصرف است و این قول را به مالک و ابوحنیفه و اصحاب آنها نسبت داده است. او می‌گوید: عمر و حنیفه و ابن عباس و جماعتی از تابعین بر این قول هستند که دادن صدقه به اصناف هشت‌گانه جایز است و به هرکدام که بدهد کفایت می‌کند. مالک در این مورد ادعای اجماع کرده است (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸/۱۶۷).

ابن العربی یکی دیگر از مفسران مالکی مذهب نیز در تفسیر خود دلیلی می‌آورد که بیان آن خالی از لطف نیست، وی می‌نویسد: مستحق در زکات واجب، خداوند است ولی این حقش را به کسانی محول می‌کند که ضامن رزق و روزی آنها شده است از آنجا که در آیه فرموده: «وما من دابة في الارض الا على الله رزقها» (هود: ۶). بنابراین لام در لفقراء برای بیان مصرف در حق مستحق است نه برای مستحق. در نتیجه اگر به جهت مصرف به یک صنف هم بدهند اشکال ندارد (ابن العربی، ۱۴۰۸: ۲/۹۵۹) و این نظر مالک است و اقوا می‌باشد. پس درست است که «انما» برای حصر است و جز این هشت صنف به دیگری زکات را نمی‌دهند (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۶/۸۱)، ولی می‌توان از بین اینها به بعضی بدهند و به بعضی ندهند؛ یعنی اگر زکات را به یک صنف بدهد کفایت می‌کند (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲/۱۴۰۷).

(۲۸۲) و ابن عباس و حذیفه و برخی صحابه و نیز مذهب شیعه این را می‌گویند (طبرسی، ۱۴۱۲: ۶۴/۲).

در اینجا نکته ظریفی به چشم می‌خورد که مفسران فریقین در آن اختلاف نموده‌اند و آن این است که به نظر ابوحنیفه به یک نفر نمی‌توان به اندازه‌ای زکات داد که از فقر بیرون بیاید و غنی شود و این کار مکروه است. ولی به اعتقاد علمای شیعه زکات را می‌توان به یک نفر داد و می‌توان فقیر را با دادن زکات غنی کرد (استرآبادی، ۱۳۹۴: ۳۴۹؛ سیوری، ۱۴۲۵: ۱/۲۳۴). مالک هم همین رأی را دارد، البته به شرط اینکه هدف زکات‌دهنده این باشد که زکات‌گیرنده غنی شود (سیوری، ۱۴۲۵: ۱/۲۳۴).

۳. ترتیب موارد مذکور در آیه

در این آیه شریفه دیده می‌شود که چهار مورد اول (فقرا، مساکین، عاملین زکات و مؤلفه قلوب) با واو عطفی که بین آنها آمده در واقع «لام» بر سر آنها آمده است که به معنای مالکیت می‌باشد و چهار مورد دوم (الرقاب و غارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل) بنا به واو عطف، «فی» بر سر آنها آمده است که به معنای ظرفیت می‌باشد. در اینجا سیاق آیه تغییر کرده و در ادامه آیه به جای لام حرف «فی» به کار رفته است. مفسران در توجیه این تغییر سیاق نظرات مختلفی داده و دلیل ترتیب این موارد را ذکر کرده‌اند.

در میان نظرات مختلف، علامه طباطبایی توجیهی که در تفسیر المنار آمده است را به عنوان توجیه بهتر برای این تغییر سیاق بیان می‌کند (رشید رضا، ۱۴۱۴: ۱۰/۵۰۹). آن توجیه این است که درباره چهار مورد اول، اگر مالی از زکات به آنها داده شود آنها صاحب آن مال می‌شوند و مال زکات به ملکیت آنها در می‌آید و به همین دلیل «لام» را برای آنها به کار برده است؛ چون معنای «لام» افاده ملکیت است. ولی درباره چهار مورد دوم مال زکات به ملکیت آنها در نمی‌آید بلکه آنها مصرف زکات هستند و به همین دلیل حرف «فی» در مورد آنها به کار رفته است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۹/۳۱۳؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۴/۵۹).

بنابراین می‌توان گفت: تغییر سیاق در آیه به همین جهت است که مثلاً مال زکات را به بدهکار و برده، نمی‌دهند و در ملکیت او وارد نمی‌شود بلکه در حق او زکات را مصرف

می‌کنند؛ یعنی زکات را به طلبکار می‌دهند تا بدهکار بریء الذمه شود و یا وجه زکات را به مولایی که برده با او قرارداد دارد می‌دهند تا او آزاد شود.

در بعضی از تفاسیر آمده است: اینکه در چهار مورد آخر به جای لام حرف فی آمده، دلالت می‌کند بر اینکه اینها از چهار گروه اول سزاوارتر به گرفتن زکات هستند؛ چون فی معنای ظرفیت را می‌رساند (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲/۲۸۳؛ طبرسی، ۱۴۱۲: ۲/۶۴). به نظر می‌آید که این کلام صحیحی نیست؛ زیرا قطعاً لام که برای ملکیت است بیشتر از فی که معنای ظرفیت دارد، این معنا را می‌رساند که افراد آن استحقاق بیشتری در دریافت زکات دارند و همان‌طور که می‌دانیم، رابطه ملکیت رابطه قوی‌تری بین مال و صاحب آن برقرار می‌کند و قطعاً رابطه ظرفیت این ارتباط را به این قوت و شدت برقرار نمی‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۹/۳۱۳). در نهایت باید گفت: آیه شریفه دلالتی بر این ندارد که در مصرف زکات، اول باید به فقیر داد و بعد به مسکین و سپس به دیگری و دیگری (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۹/۳۱۲).

۴. دیدگاه فرق مسلمان در مورد مصارف زکات

الف. فقرا و مساکین

یکم. فقیر و مسکین هر دو یک صنفند یا دو صنف متغایر:

مسئله‌ای که در اینجا مطرح می‌شود این است که فقیر و مسکین هر دو یک صنف هستند یا اینکه دو صنف متغایر به حساب می‌آیند. دیدگاه فرق مختلف در این مورد متفاوت است:

بعضی می‌گویند: اینها هر دو یک صنف هستند و آوردن دو لفظ به دلیل مغایرت معنا نیست بلکه به سبب تأکید آنهاست و این قول ابن قاسم و سایر اصحاب مالک می‌باشد. وقتی هر دوی اینها به یک معنا می‌باشند، بحث از اینکه حال کدام بدتر است فایده‌ای ندارد (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸/۱۷۰). برخی دیگر مثل ابوحنیفه و شافعی و اکثر علمای شیعه معتقدند که فقیر و مسکین دو صنف هستند و با هم تغایر دارند (کیهراسی، ۱۴۰۵: ۴/۲۰۵؛ جصاص، ۱۴۰۵: ۴/۳۲۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۹/۳۱۰).

حق این است که هر دو لفظ در معنای عربی شریک بوده و در مقابل غنی هستند و آن معنا

بازخوانی کیفی و زمانی جمع و تدوین قرآن با تکیه بر دیدگاه علامه طباطبایی و... ۹

این است که فقیر و مسکین برای مخارج سالیانه خود و افراد واجب النفقه خود ندارند (سیوری، ۱۴۲۵: ۱/۲۳۵). بنابراین می‌توان گفت: اینها دو صنف هستند، ولی از لحاظ معنایی به هم شبیه می‌باشند و هر دو در واقع نیازمند می‌باشند. ثمره بحث آنجا مشخص می‌شود که موقع پخش زکات اینها را یک گروه به حساب می‌آورند یا اینکه به هر کدام جداگانه تعلق می‌گیرد.

دوم. فقیر یا مسکین کدام وضع بدتری دارند؟

در ابتدا به طور خلاصه به بیان سه قول در تعریف فقیر و مسکین پرداخته می‌شود:
فقیر کسی است که عفت نفس دارد و هرگز سؤال درخواست نمی‌کند، ولی مسکین سؤال می‌کند. مؤید این تعریف قول خداوند است: «اللفقراء الذين أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» (بقره: ۲۷۳).

فقیر کسی است که سؤال می‌کند، ولی مسکین سؤال نمی‌کند. مؤید این قول، حدیث ابوهریره است: «ليس المسكين أن ترده الأكلة والاكلتان والتمرة والتمرتان...» (بخاری، ۱۴۰۱: ۲۵۸).
فقیر نیازمندی است که زمین‌گیر باشد و مسکین نیازمندی است که سالم باشد (قول قتاده).

در ادامه با بررسی آرای مفسران فریقین باید دید کدام یک از فقیر یا مسکین وضع بدتری دارند؟

دیدگاه اول: فقیر بد حال‌تر از مسکین است. از میان علمای شیعه، شیخ طوسی و از میان اهل سنت شافعی این رأی را پذیرفته‌اند (کیاهراسی، ۱۴۰۵: ۴/۲۰۸؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۱/۲۴۶؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۲/۳۴۹). به چند دلیل: اول اینکه لفظ فقیر در آیه اول ذکر شده چون حالش اهمیت بیشتری دارد (سیوری، ۱۴۲۵: ۱/۲۳۵)؛ دوم فقیر از «فقار الظهار» یعنی فقرات پشت مشتق شده و کسی است که از شدت سختی گویا استخوان پشت او شکسته است (کیاهراسی، ۱۴۰۵: ۴/۲۰۸؛ سیوری، ۱۴۲۵: ۱/۲۳۵)؛ سوم اینکه با توجه به آیه «و اما السفينة فكانت لمساكين يعملون في البحر» (کهف: ۷۹)، مسکین حالش از فقیر بهتر است؛ چون در آیه گفته که مالک سفینه است و با او کار می‌کند (کیاهراسی، ۱۴۰۵: ۴/۲۰۸)؛ چهارم اینکه

رسول خدا | به خداوند از شرّ فقر پناه می‌برد و از خداوند آرامش می‌خواهد: «اللهم اعوذ بك من الفقر واسئلك المسكنة» (خطیب، ۱۹۸۵: ۲۱۷).

دیدگاه دوم (رای ابوحنیفه و احمد بن حنبل): مسکین از فقیر بد حال‌تر است (جصاص، ۱۴۰۵: ۳۲۲/۴؛ صابونی، ۱۴۲۱: ۱/۵۰۵)؛ به چند دلیل: اول اینکه فقرا به وسیله مساکین تأکید شده است «الفقراء والمساکین»؛ دوم اینکه فقیر عقیف است و درخواست نمی‌کند، ولی حال مسکین به حدی بد است که درخواست می‌کند؛ سوم اینکه مسکین از سکون مشتق شده و گویا ناتوانی او را زمین‌گیر کرده است، به دلیل قول خداوند: «أو مسکیناً ذا مرتبة» (بلد: ۱۶)، یعنی مستمندی که به خاک افتاده؛ چهارم اینکه استدلال می‌شود به آیه: «للفقراء الذین احصروا فی سبیل اللہ...» (بقره: ۲۷۳) و ابوحنیفه با توجه به این دو آیه گفته است: حال مسکین از فقیر بدتر است (جصاص، ۱۴۰۵: ۳۲۲/۴).

علامه طباطبائی و اکثر مفسران شیعه هم مانند ابوحنیفه و احمد، دیدگاه دوم را پذیرفته و معتقدند که حال مسکین از فقیر سخت‌تر است (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۳۱۱/۹؛ سیوری، ۱۴۲۵: ۱/۲۳۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۵/۶۴؛ منتظری، ۱۴۰۹: ۲/۲۹۱). به دلایل مختلفی از جمله روایت ابی بصیر از امام صادق × (الفقیر الذی لا یسئل والمسکین أجهد منه والبائس أجهد منهما) (عباشی، ۱۳۸۰: ۲/۹۰). این روایت برای اثبات مدعا صریح می‌باشد. دلیل دیگر، قول اهل لغت مثل ابن سکیت، ابن درید، ابی عبیده و ابی زید است که حکایت می‌کند: به یک عرب بادیه نشین گفته شد: آیا تو فقیری؟ در جواب گفت: نه به خدا قسم من مسکینم (سیوری، ۱۴۲۵: ۱/۲۳۶). بنابراین مسکین خاص‌تر از فقیر و حال او بدتر از فقیر می‌باشد. اینکه در آیه «انما الصدقات» مسکین بعد از فقیر ذکر شده، از باب ذکر خاص بعد از عام است تا توجه ویژه‌ای به آن شود (منتظری، ۱۴۰۹: ۲/۲۹۵).

بنابر آنچه در مورد تفاوت مسکین و فقیر گفته شد، به نظر می‌آید که دیدگاه اکثر فقهای شیعه و نیز ابوحنیفه از میان اهل سنت مبنی بر اینکه حال مسکین بدتر از فقیر است، بهتر می‌باشد. البته اختلاف در معنای فقیر و مسکین در مسئله زکات خللی وارد نمی‌کند؛ زیرا هر دوی اینها از اصناف هشت‌گانه مصارف زکات به حساب می‌آیند و فرقی نمی‌کند که حال

فقیر بدتر است یا حال مسکین، ولی مسلّم این است که هر دو لفظ تعبیری از یک صنف نمی‌باشند (راوندی، ۱۴۰۵: ۲۲۶/۱).

ب. عاملین

عاملین کسانی هستند که زکات را جمع آوری می‌کنند و در تحصیل آن می‌کوشند. در مورد عاملین زکات به عنوان یکی از مستحقین زکات هیچ اختلافی بین فرق اسلامی وجود ندارد (سیوری، ۱۴۲۵: ۲۳۶/۱؛ مقدس اردبیلی، بی‌تا: ۱۸۸؛ کیاهراسی، ۱۴۰۵: ۲۱۰/۴؛ ابن عربی، ۱۴۰۸: ۹۶۱/۲؛ جصاص، ۱۴۰۵: ۳۲۴/۴؛ صابونی، ۱۴۲۱: ۵۰۵/۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۲۸۳/۲). در مورد اینکه سهمی از زکات به عاملین داده شود، فقیر بودن عامل شرط نیست و این حکم، اجماعی است و هیچ اختلافی در میان فرق یافت نمی‌شود (منتظری، ۱۴۰۹: ۴۰۶/۲). از مال زکات به عاملین داده می‌شود، حتی اگر غنی باشد؛ زیرا این مال اجرت اوست و خداوند آنها را به عنوان یکی از اصناف ذکر کرده است (کیاهراسی، ۱۴۰۵: ۲۱۱/۴).

در بررسی‌های انجام شده در میان تفاسیر فرق، نتیجه‌ای حاصل شد که شیخ طوسی به آن متذکر شده است. به طور کلی از میان اصناف هشت‌گانه‌ای که مستحق زکات هستند، به پنج صنف از آنها زکات داده نمی‌شود، مگر به شرط فقیر بودن آنها و این حکم در میان فرق اسلامی اجماعی و بدون اختلاف است و این پنج صنف عبارتند از: فقیر، مسکین، رقاب، غارم و ابن السبیل. ولی عامل چه فقیر باشد و چه غنی سهمی از زکات به او داده می‌شود (طوسی، ۱۴۰۷: ۳۵۱/۲). نکته دیگر اینکه بنا بر دیدگاه شیعه، عاملان زکات یا از طرف امام منصوب می‌شوند که در این مورد هیچ اختلافی نیست و سیره پیامبر ا و اهل بیت همین مطلب را تأیید می‌کند و یا از طرف نایب خاص امام و یا نایب عام امام (فقیه جامع شرایط) منصوب می‌شوند (منتظری، ۱۴۰۹: ۴۰۴/۲).

یکم. مقدار مالی که از زکات به عاملین داده می‌شود

علما و مفسران در مقدار مالی که از زکات به عاملین داده می‌شود اختلاف دارند:

قول اول: این مال زکات به عنوان ثمن و به مقدار اجرت عملشان به عاملین داده می‌شود.

این قول مجاهد، شافعی، عبدالله بن عمر، مالک، ابوحنیفه و اصحابش است (فخر رازی،

۱۴۲۰: ۸۵/۱۶؛ کیهراسی، ۱۴۰۵: ۲۱۰/۴؛ ابن عربی، ۱۴۰۸: ۹۶۱/۲؛ جصاص، ۱۴۰۵: ۳۲۴/۴).
به دلیل اینکه عاملین توان خودشان را صرف مصلحت فقرا می‌کنند و برای رساندن مال
زکات به آنها می‌کوشند. بنابراین باید به حد کفایت خود و بستگانش - اعم از همسر و
فرزندان و خادمین - از مال زکات به او بدهند.

قول دوم: دیدگاه اکثر علمای شیعه این است که مالی که از زکات به عاملین داده می‌شود
اجرت عمل نیست، بلکه در اینجا حد کفایتی معتبر است و شارع آن را تعیین می‌کند؛ چه
این حد به اندازه اجرت عمل باشد و یا بیشتر از آن؛ مانند مالی که به قاضی می‌دهند، به
دلیل اجماع و عموم آیه «انما المصدقات» و در زمان فعلی معتبر دانستن کفایت بستگان فرد
(خادمین و...) درست نیست؛ زیرا اسراف محض است (منتظری، ۱۴۰۹: ۴۰۶/۲).

قول سوم: از بیت‌المال به عاملین زکات، وجهی داده می‌شود و این قول ابن‌العربی است
که ادعا می‌کند این نظر صحیح است و از مالک بن انس برای اثبات مدعای خود روایتی
می‌آورد (قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۷۸/۸؛ ابن عربی، ۱۴۰۸: ۹۶۲/۲). در اینجا ظاهراً دلالت این روایت
ضعیف است؛ چون عاملین زکات در نص آیه «انما الصدقات» به عنوان یکی از مصارف
زکات ذکر شده‌اند و سهمی برای آنها قرار داده شده است. پس چگونه می‌توان اجرت آنها را
از بیت‌المال داد.

دوم. دادن زکات به عامل هاشمی

همان‌طور که می‌دانیم صدقه واجب (زکات) را نمی‌توان به فرد هاشمی داد و در این مسئله
هیچ اختلافی بین مذاهب اسلامی وجود ندارد. ولی مسئله این است که هرگاه عاملی که
قطعاً مستحق سهمی از زکات است هاشمی باشد و از طرف دیگر دادن زکات به فرد هاشمی
اشکال دارد، آیا اعطای زکات به عامل هاشمی جایز است یا نه، میان مفسران و فقهای
مسلمان اختلاف نظر وجود دارد:

برخی مانند ابوحنیفه و شافعی می‌گویند: دادن مالی از زکات به عامل هاشمی ممنوع
است؛ چون روایت می‌گوید: «انّ الصدقة لا تحلّ لآل محمد إنّما هی اوساخ الناس»
(مسلم، بی‌تا: ۷۵۴/۲) و زکات هم از اوساخ الناس می‌باشد که نباید به هاشمیان داده شود؛ به

بازخوانی کیفی و زمانی جمع و تدوین قرآن با تکیه بر دیدگاه علامه طباطبایی و... □۱۳

جهت تکریم و بزرگداشت آنها (جصاص، ۱۴۰۵: ۱۳۲/۳؛ منتظری، ۱۴۰۹: ۴۱۹/۲؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۲۳۱/۴). ولی برخی دیگر مثل مالک دادن زکات را به عامل هاشمی جایز می‌دانند به خاطر اینکه این مال اجرت عمل اوست و دادن اجرت به چیزی که عمل مباحی را انجام می‌دهد واجب است چه هاشمی و چه غیر هاشمی (ابن عربی، ۱۴۰۸: ۹۶۱/۲؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۷۸/۸). همان‌طور که اشاره شد، برخی از علمای شیعه از جمله شیخ طوسی و از میان اهل سنت ابوحنیفه و شافعی در این مسئله اشتراک نظر دارند که از مال زکات به عامل هاشمی داده نمی‌شود.

ج. مؤلفهٔ قلوبهم

منظور از تألیف قلوب شدگان، کافرانی هستند که اشراف قومشان بودند و رسول خدا | سهمی از زکات را به آنان پرداخت می‌کرد تا دل‌های آنها نسبت به دین اسلام نرم و در جنگ با دشمن به مسلمانان کمک کنند (راوندی، ۱۴۰۵: ۲۲۵/۱؛ سیوری، ۱۴۲۵: ۲۳۶/۱؛ مقدس اردبیلی، همان: ۱۸۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۲۸۳/۲). بنابراین سهمی از زکات به مؤلفهٔ قلوبهم داده می‌شود هر چند که غنی باشند به جهت تعظیم و عزت آفرینی برای اسلام (کیاهاراسی، ۱۴۰۵: ۲۱۰؛ جصاص، ۱۴۰۵: ۳۲۶/۴).

یکم. مؤلفهٔ قلوبهم چه کسانی هستند؟

مذاهب فقهی مسلمان در این مسئله اختلاف دارند که مؤلفهٔ قلوبهم فقط مشرکانی هستند که به آنها زکات داده می‌شود تا به اسلام متمایل شوند و یا شامل مسلمانان هم می‌شود از این جهت که ایمان آنها قوی‌تر شود. دیدگاه شیعه در این زمینه با بقیه مذاهب کاملاً متفاوت است، به طوری که شیخ طوسی در این مورد می‌فرماید: در مذهب شیعه تألیف قلوب مسلمانان جایی ندارد و نباید سهمی از زکات را برای اشراف مسلمانان قرار داد تا ایمان آنها قوی‌تر شود (طوسی، ۱۴۰۷: ۲۳۳/۴؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۲۴۹/۱).

اما بقیه فرق مثل حنفی، شافعی و مالکی معتقدند که مؤلفهٔ قلوبهم به دلایلی شامل مسلمانان هم می‌شود. ابن عربی که یکی از مفسران مذهب مالکی است، در تفسیر خود

برای بیان مصداق «مؤلفه قلوبهم»، نام‌های اشخاصی را در زمان رسول خدا | آورده است که زکات به آنها می‌دادند تا موجب تألیف قلوب آنها شود و بعضی از اینها مسلمانانی هستند که ایمانشان ضعیف بوده است؛ مثل ابوسفیان بن حرب اقرع بن حابس، عباس بن مرداس و... (ابن عربی، ۱۴۰۸: ۹۶۲/۲) و سپس حال هر کدام را در زمان پیامبر | بعد از اینکه به آنها زکات داده شده و تألیف قلوب شدند را توضیح می‌دهد.

در زمان رسول خدا | قلوب اقوامی را به واسطه دادن سهمی از زکات به اسلام متمایل می‌کردند به سه جهت:

۱. آنها از اشراف و بزرگان بودند و به آنها زکات داده می‌شد تا اذیت آنها نسبت به مسلمانان را دفع کنند و نیز به مسلمانان کمک کنند برای جنگ با مشرکان.

۲. متمایل کردن قلوب کفار به اسلام و اینکه مانع از اسلام آوردن افرادی از قومشان نشوند.

۳. سهمی از زکات به مسلمین داده می‌شد تا به عهد خود وفادار باشند و به کفرشان باز نگردند (جصاص، ۱۴۰۵: ۳۲۴/۴).

شافعی هم مؤلفه قلوبهم را دو دسته می‌داند: مسلمانان و مشرکان (منتظری، ۱۴۰۹: ۱۳/۳).

دوم. ثابت بودن سهم زکات برای اصناف هشت‌گانه در زمان بعد از پیامبر |

فقه‌های شیعه بدون اختلاف معتقدند که سهم اصناف هشت‌گانه بعد از حیات رسول خدا | ثابت است؛ چون جانشینان پیامبر | یعنی امامان معصوم^۱ وجود دارند و سهم آنها را به شایستگی می‌دهند. مسئله مورد اختلاف در میان شیعه، نسبت به زمان غیبت امام^۲ است که در این نوشتار بررسی می‌شود. برخی از مفسران و فقه‌های شیعه معتقدند که سهم مؤلفه قلوبهم و عاملین و سهم جهاد ساقط می‌شود؛ زیرا این شرایط فقط در صورت ظهور امام^۳ حاصل می‌شود (راوندی، ۱۴۰۵: ۲۲۹/۱؛ طوسی، ۱۴۰۰: ۱۸۵؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۲۴۹/۱؛ سیوری، ۱۴۲۵: ۱/۲۳۶). بعضی دیگر از علمای شیعه می‌گویند: سهم عاملین در زمان غیبت ساقط نمی‌شود؛ زیرا دست نائب امام در بعضی شئون باز می‌باشد (منتظری، ۱۴۰۹: ۴۲۲/۲)؛ مثلاً جهاد

اختصاص به زمان امام معصوم ندارد، به خصوص جهاد دفاعی (همان: ۳/۳۱).
اهل سنت بدین جهت که به ائمه^ه به عنوان جانشینان پیامبر ا اعتقاد ندارند، نسبت به سهم مؤلفه قلوبهم بعد از پیامبر ا اختلاف دارند. بنا بر دیدگاه شافعی سهم مؤلفه قلوبهم بعد از پیامبر ا ثابت می‌باشد، به شرط اینکه امام عادل باشد که از مخالفان تألیف قلوب کند. ولی بنا بر مذهب ابوحنیفه و مالک سهم آنها به زمان پیامبر ا اختصاص دارد و بعد از ایشان این سهم ساقط می‌شود؛ به دلیل ضعف مسلمانان و کثرت دشمنان، ولی الآن که اسلام قوی شده حکم آن از بین می‌رود؛ زیرا سبب حکم از بین رفته است (حصاص، ۱۴۰۵: ۳۲۵/۴).

از آنچه تاکنون گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که به جز ابوحنیفه و مالک بقیه مذاهب اسلامی سهم مؤلفه قلوبهم را بعد از پیامبر ا با شرایطی خاص ثابت می‌دانند، (مغنیه، ۱۴۲۱: ۱/۱۸۰). از آنجا که ما ملتزم به ولایت فقیه در زمان غیبت امام معصوم[×] هستیم و ایشان نایب عام امام معصوم[×] است و از طرف دیگر حکومت اسلامی با تمام لوازم و احکام آن توسط ایشان باید اداره شود. بنابراین سهم عاملین ثابت می‌باشد؛ چون او نایب عام امام است. همچنین سهم مؤلفه قلوبهم نیز در زمان غیبت ثابت است؛ چون در زمان غیبت امام نیز برای انتشار اسلام در مناطق دیگر به تألیف قلوب کفار و مخالفان نیاز داریم و این کار می‌تواند از جانب فقیه جامع شرایطی باشد که متصدی اداره حکومت اسلامی است.
از طرفی ساقط شدن سهم این اصناف در زمان غیبت و اختصاص آن به زمان ظهور وجهی و دلیلی ندارد و از طرف دیگر عموم ادله و اطلاق آنها و نیز اطلاق آیه شریفه و بقای حکومت اسلامی و مصلحت آن می‌تواند دلیلی بر ثابت ماندن سهم این اصناف باشد (منتظری، ۱۴۰۹: ۳/۳۱).

د. الرقاب

منظور از رقاب عبد مکاتب می‌باشد یعنی برده‌هایی که با دادن بهای خود به مالک، به تدریج خود را آزاد می‌کنند. در مورد اینکه رقاب مستحق زکات هستند و با دادن زکات به صاحبش می‌توان او را آزاد کرد، اختلافی نیست.

یکم. شرطیت مکاتب بودن برای رقاب

با دقت در تفاسیر فقهی مذاهب مختلف می‌توان گفت: نسبت به رقاب دو دیدگاه وجود دارد:

اول اینکه مکاتب بودن برده، در به مصرف رساندن زکات در حق او شرط می‌باشد. بنا بر این دیدگاه، اصحاب ابوحنیفه و شافعی معتقدند که آزاد کردن برده غیر مکاتب از مال زکات، کفایت نمی‌کند و منظور از رقاب در آیه برده مکاتب است (جصاص، ۱۴۰۵: ۴/۳۲۶؛ کیهراسی، ۱۴۰۵: ۴/۲۱۱).

دوم اینکه برده باید در سختی و فشار باشد؛ یعنی هر برده‌ای که نزد مالکش در سختی و شدت باشد می‌توان با مال زکات آزادش کرد. علمای شیعه این دیدگاه را پذیرفته‌اند (طوسی، ۱۴۰۷: ۲/۳۵۱؛ سیوری، ۱۴۲۵: ۱/۲۳۷، طباطبایی، ۱۴۱۷: ۹/۴۱۷). ابن عباس، حسن، مالک و احمد هم همین دیدگاه را دارند.

البته ظاهر آیه هم با شرطیت مکاتب بودن برده مخالف است؛ چون رقاب در آیه مطلق و بدون شرط آمده است (مقدس اردبیلی، همان: ۱۸۸؛ منتظری، ۱۴۰۹: ۳/۳۴) و اگر خداوند عبد مکاتب را اراده می‌کرد، حتماً او را با اسم خاصش ذکر می‌کرد. پس وقتی همان رقبه را آورده دلالت می‌کند بر اینکه آزاد کردن برده به طور مطلق و غیر مکاتب هم برای مصرف زکات کفایت می‌کند. دقیق‌تر اینکه به نظر مالک برده مکاتب در زمره غارمین و بدهکاران به حساب می‌آید؛ چون او طبق قراردادی که با مالکش داشته، بدهکار است و مکاتب در زمره رقاب در آیه قرار نمی‌گیرد؛ چون منظور از رقاب، برده کامل است (ابن عربی، ۱۴۰۸: ۲/۹۶۷؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۸/۱۸۲).

آزاد کردن بردگان در دین ما آنقدر با اهمیت است که طبق فتوای علمای شیعه اگر زکات دارای مستحقی نباشد، مال زکات را باید در راه آزادی برده مؤمن مصرف کرد؛ چه در سختی باشد و چه نباشد، به دلیل روایتی که در تفسیر قمی آمده است (قمی، ۱۳۶۳: ۱/۲۹۹؛ سیوری، ۱۴۲۵: ۱/۲۳۷؛ طوسی، ۱۴۰۰: ۱۸۸).

دوم. چه کسی باید برده را آزاد کند

در این باره شیعه و شافعی معتقدند که وقتی برده با مصرف مال زکات خریداری شد، شایسته است که امام یا مالک او و یا وکیل مالک، او را آزاد کند (مقدس اردبیلی، همان: ۱۸۸) و صاحب زکات نمی‌تواند با خرید برده او را آزاد کند (کیاهراسی، ۱۴۰۵: ۴/۲۱۱). اما مالک می‌گوید: جایز است که صاحب زکات، برده را بخرد و خودش هم او را آزاد کند. نظر ابن عباس و حسن و احمد هم همین است (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸/۱۸۲). نکته دیگر اینکه مال زکات را نباید به خود برده داد و نباید به او تملیک کرد؛ چون در این صورت در ملک مولی تصرف کرده‌ایم، بلکه مال زکات را باید در راه آزاد کردن برده مصرف کرد تا کمکی برای آزاد کردن برده باشد و این مطلب موافق قول خداوند است که فرموده «و فی الرقاب» و نفرموده «و للرقاب»؛ چون زکات باید در حق آنها مصرف شود نه اینکه به تملیک ایشان در بیاید (جصاص، ۱۴۰۵: ۴/۳۲۷).

هـ غارمون

غارمون، یعنی کسانی که مقروض و مدیون هستند و این قرض را در راه حلال و غیر معصیت مثل زندگی و نفقه زن و فرزندان خرج کرده و فعلاً از پرداخت دیونشان عاجزند (سیوری، ۱۴۲۵: ۱/۲۳۷؛ طوسی، ۱۴۰۰: ۱۸۴؛ راوندی، ۱۴۰۵: ۱/۲۲۷). البته ظاهر آیه نشان می‌دهد که مباح بودن کاری که قرض را در راه آن مصرف کرده، شرط نیست ولی آیه به واسطه روایات مقید شده است به اینکه قرض را در راه حلال و غیر معصیت مصرف کرده باشد و در این مورد اجماع داریم (مقدس اردبیلی، همان: ۱۸۸). بنابراین دین اگر به سبب معصیت حاصل شود، مشمول آیه نمی‌شود؛ چون مقصود از صرف مال زکات برای مدیون، کمک کردن به مدیون است و مسلم است که کار معصیت شایسته کمک کردن نیست (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۶/۸۷). اما اگر دین به سبب کار غیر معصیت و حلال حاصل شود، دو حالت دارد: ۱. آن دین به سبب مخارج زندگی و نفقه خانواده حاصل شده است؛ ۲. آن دین به سبب اصلاح ذات بین و اصلاح امور دیگران حاصل شده است. در هر دو حالت زکات برای او صرف می‌شود.

یکم. شرطیت فقر در سهم مدیون

اکثر فقهای مذاهب مختلف می‌گویند: اگر اموال مدیون برای ادای دین او کفایت نمی‌کند، فقیر است و مستحق زکات می‌باشد (سیوری، ۱۴۲۵: ۱/۲۳۷؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۲/۳۵۱). ابوحنیفه، مالک و احمد نیز همین نظر را پذیرفته‌اند (جصاص، ۱۴۰۵: ۴/۳۲۸). دلیل دیدگاه شیعه اجماع علما است و نیز اینکه برای دادن زکات به بدهکار فقیر دلیل داریم که همان اجماع است، ولی برای دادن زکات به غنی هیچ دلیلی نداریم (طوسی، ۱۴۰۷: ۲/۳۵۱). البته در اینجا این استثنا وجود دارد که اگر دین بدهکار به دلیل ایجاد صلح و آشتی بوده است در اینکه در مستحق زکات بودن او، فقیر بودنش شرط است یا نه، در میان فرق اسلامی اختلاف وجود دارد. به نظر شیعه و شافعی و احمد و مالک در این صورت فرد مدیون چه فقیر باشد و چه غنی مستحق زکات است (سیوری، ۱۴۲۵: ۱/۲۳۷؛ کیه‌راسی، ۱۴۰۵: ۴/۲۱۳؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۸/۱۸۴). ولی ابوحنیفه معتقد است که حتی اگر مدیون دینش به دلیل مصلحت ذات بین و ایجاد صلح بوده به او زکات داده نمی‌شود، مگر آنکه فقیر باشد (جصاص، ۱۴۰۵: ۴/۳۲۸).

و. فی سبیل الله

یکم. منظور از فی سبیل الله

با بررسی تفاسیر فرق مختلف در مورد اینکه منظور از فی سبیل الله در آیه «انما الصدقات» چیست، به سه دیدگاه اشاره می‌شود: دیدگاه اول که نظر اکثر علمای شیعه است، «فی سبیل الله» هر راهی است که مصالح مسلمین را در پی داشته باشد؛ مانند جهاد، حج، ساختن مسجد و پل و تعمیر معابر و ساخت مدارس (سیوری، ۱۴۲۵: ۱/۲۳۷؛ مقدس اردبیلی، همان: ۱۸۸؛ راوندی، ۱۴۰۵: ۱/۲۲۷). دیدگاه دوم که شافعی، مالک و ابوحنیفه به آن معتقدند، این است که «سبیل الله» مخصوص جهاد است.

دیدگاه احمد بن حنبل این است که منظور از «سبیل الله» حج است و زکات برای صرف مخارج حج داده می‌شود (منتظری، ۱۴۰۹: ۳/۱۰۹). در حالی که باید گفت: «سبیل

«الله» منحصر در حج نمی‌باشد بلکه حج یکی از مصادیق سبیل الله می‌باشد و منظور برخی روایات که اشاره به حج کرده‌اند این است که می‌توان زکات را در حج صرف کرد. به نظر می‌آید که منحصر کردن «فی سبیل الله» به جهاد موافق ظاهر آیه (مطلق آمده) نمی‌باشد و از طرف دیگر جهاد در آیات قرآن از دو لفظ مجاهده و مقاتله فهمیده می‌شود؛ مثل آیات «و قاتلوا فی سبیل الله» (بقره: ۱۹۰) و «یجاهدوا فی سبیل الله» (مانده: ۵۴). پس نظر صحیح این است که «سبیل الله» عام بوده و شامل هر راهی می‌شود که در جهت مصالح مسلمین باشد و به ثواب و قرب الهی منتهی گردد و اینکه اغلب، سبیل الله را به معنای جهاد می‌گیرند، به دلیل غلبه و وضوح این معناست، نه اینکه اختصاص به این معنا داشته باشد. روایتی از امام صادق × دلالت دارد بر اینکه منظور از سبیل الله هر راه خیر و مصلحت‌گونه می‌باشد: «فی سبیل الله فی الجهاد والحج و غیر ذلك من سبیل الخیر» (مغربی، ۱۳۸۵: ۱/۲۶۱).

دوم. شرطیت فقر در سهم مجاهد

اکثر علمای مذاهب مختلف از جمله شیعه معتقدند که به فرد جهادگر سهمی از زکات به قدر کفایت داده می‌شود، چه فقیر باشد و چه غنی و فقر او شرط نیست (طوسی، ۱۴۰۷: ۲/۳۵۸؛ منتظری، ۱۴۰۹: ۳/۱۲۸). به نظر شافعی و مالک به فرد مجاهد حتی اگر غنی باشد زکات داده می‌شود تا قوت قلب او باشد. این تفسیر موافق ظاهر آیه است (کیهراسی، ۱۴۰۵: ۴/۲۱۳؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۸/۱۸۵). اما به نظر ابوحنیفه، به فرد مجاهد زمانی زکات تعلق می‌گیرد که فقیر باشد؛ زیرا فلسفه زکات این است که از غنی گرفته و به فقیر داده شود (جصاص، ۱۴۰۵: ۴/۳۲۹). اما این نظر درست نیست؛ چون «فی سبیل الله» به صورت مطلق آمده است و ظاهراً فرقی نمی‌کند که فقیر باشد یا غنی.

ز. ابن سبیل

منظور از ابن السبیل کسانی هستند که در سفر می‌باشند و بنا به علتی در راه مانده‌اند و زاد و توشه برای رسیدن به وطن و یا مقصد خود ندارند. همه فرق اسلامی در این مطلب مشترکند که به ابن

سبیل زکات داده می‌شود حتی اگر در شهر خودش غنی باشد (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸/ ۱۸۷؛ مقدس اردبیلی، همان: ۱۸۸؛ سیوری، ۱۴۲۵: ۱/ ۲۳۸؛ راوندی، ۱۴۰۵: ۱/ ۲۲۷) و در روایت آمده است: «لا تحل الصدقة لغنی الا فی سبیل الله و ابن السبیل». شافعی می‌گوید: ابن السبیل و فی سبیل الله حتی اگر غنی باشند باز هم زکات به آنها تعلق می‌گیرد (کیاهارسی، ۱۴۰۵: ۴/ ۲۱۳).

بله، ابن سبیل حتی اگر در شهر خودش مالی داشته باشد، مستحق زکات است از این جهت که در سفر فقیر شده است. ذکر اصناف هشت‌گانه در آیه به این جهت است که یکی از اسباب فقر می‌باشند، ابن سبیل هم در راه فقیر شده است. همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، اگر به مؤلفه قلوبهم سهمی از زکات داده می‌شود به دلیل این است که آزار و اذیت آنها نسبت به فقرا دفع شود و آنچه به عاملین زکات داده می‌شود عوض آن عملی است که انجام داده‌اند نه اینکه زکات باشد. بنابراین صدقه فقط برای فقرا صرف می‌شود و زکات به آنها داده نمی‌شود مگر در صورت فقر (جصاص، ۱۴۰۵: ۴/ ۲۳۰).

۵. فریضه بودن زکات

در انتهای آیه «انما الصدقات» خداوند می‌فرماید «فریضة من الله». با این بیان می‌فهماند که زکات دستور واجبی از طرف خدا است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵/ ۶۵؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۸/ ۱۹۲). به عبارت دیگر: «فریضة» مصدر تأکیدکننده‌ای برای قول خدا «انما الصدقات» است که به معنای وجوب زکات است (طبرسی، ۱۴۱۲: ۲/ ۶۴؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۲/ ۲۸۳؛ سیوری، ۱۴۲۵: ۱/ ۲۳۹؛ استرآبادی، ۱۳۹۴: ۳۵۵).

به بیان کامل: وجود انما که افاده حصر می‌کند در اول آیه و عبارت «فریضة من الله» در آخر آیه، تأکیدی برای وجوب زکات و وجوب مصرف آن بین اصناف هشت‌گانه است. مقصود از این تأکیدات این است که خارج کردن مصرف زکات از این هشت صنف حرام می‌باشد (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۶/ ۸۹).

نتیجه

هم شیعه و هم اهل تسنن در تفسیر آیه معتقدند که منظور از «الصدقات»، صدقه واجب

یعنی زکات می‌باشد و صدقه مستحبی را شامل نمی‌شود. علمای شیعه و نیز حنفی و مالکی معتقدند: لامی که بر سر فقرا آمده، برای بیان مصرف است؛ یعنی اگر زکات را به یکی از اصناف بدهیم کفایت می‌کند، ولی شافعی بر این نظر است که لام برای تفکیک می‌باشد و زکات را باید به همه اصناف بدهیم تا مجزی باشد.

نسبت به مصارف زکات، اختلافات و مشترکاتی در میان فرق اسلامی وجود دارد؛ از جمله اینکه شافعی و نیز شیخ طوسی معتقدند که فقیر از مسکین بدحال‌تر است، ولی حنفی و حنبلی و اکثر مفسران شیعه بر این نظرند که حال مسکین از فقیر سخت‌تر است. اختلافی که در سهم عاملین زکات در میان فرق مختلف وجود دارد این است که ابوحنیفه و شافعی و مالک می‌گویند: مالی که از زکات به عامل داده می‌شود ثمن است و باید به مقدار اجرت عمل وی داده شود، ولی شیعه معتقد است که آن مال اجرت عمل نیست بلکه یک حد کفایتی است. اهل سنت به جز شافعی معتقد است که سهم مؤلفه قلوبهم و رقاب و فی سبیل الله بعد از پیامبر | ساقط می‌شود، ولی امامیه این سهام را در زمان امام معصوم ثابت می‌دانند. عبارت «فریضه من الله» در آخر آیه به اعتقاد مفسران عامه و امامیه مصدر تأکیدی برای وجوب زکات است.

کتابنامه

قرآن مجید.

- ابن عربی، محمد بن عبدالله، احکام القرآن، بیروت، دار الجیل، ۱۴۰۸ق.
- احمد بن عثمان، الشهير يا الفقيه يوسف، التفسير الثمرات اليانعة و الاحكام الواضحة القاطعة، يمن، مكتبة التراث الاسلامي، ۱۴۲۳ق
- اردبیلی، احمد بن محمد، زبدة البيان في أحكام القرآن، تهران، المكتبة الجعفرية لإحياء الآثار الجعفرية، بی تا.
- استرآبادی، محمد بن علی بن ابراهیم، آیات الأحكام في تفسير كلام الملك العلام، مصحح: محمدباقر شريفزاده گلپایگانی، تهران، کتابفروشی معراجی، ۱۳۹۴ق.
- بخاری، محمد ابن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ق.
- جزیری، عبدالرحمن - غروی، سید محمد - یاسر مازح، الفقه على المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت^ع، بیروت، دار الثقلمین، ۱۴۱۹ق.
- جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
- حلی، مقداد بن عبد الله سیوری، کنز العرفان في فقه القرآن، قم، انتشارات مرتضوی، ۱۴۲۵ق.
- خطیب التبریزی، محمد بن عبد الله، مشکاة المصابیح، بیروت، المكتبة الاسلامی، ۱۹۸۵.
- راوندى، قطب الدين، سعيد بن عبد الله، فقه القرآن، قم، انتشارات کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق.
- رشیدرضا، محمد، تفسیر القرآن الحکیم الشهير بتفسیر المنار، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۴ق.
- زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
- سبزواری، علی مؤمن قمی، جامع الخلاف و الوفاق، قم، زمينه سازان ظهور امام عصر^ع، ۱۴۲۱ق.
- صابونی، محمد علی، صفوة التفاسیر، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
- طباطبایى، سید محمد حسین، المیزان في تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

بازخوانی کیفی و زمانی جمع و تدوین قرآن با تکیه بر دیدگاه علامه طباطبایی و ... □ ۲۳

طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، مصحح: ابوالقاسم گرجی، قم، مرکز مدیریت، ۱۴۱۲ق.

طبری کیهاسی، ابوالحسن علی بن محمد، احکام القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق.
طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین
حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.

طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیه، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء
الأثار الجعفرية، ۱۳۸۷ق.

طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت، دار الكتاب العربي، ۱۴۰۰ق.

طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، تهذیب الأحكام، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.

طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر (تفسیر العیاشی)، تهران، مكتبة العلمية الاسلامية، ۱۳۸۰.

فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۶۴.

قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، محقق: موسوی جزایری، طیب، قم، دار الكتاب، ۱۳۶۳.

کلینی، ابوجعفر، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.

مغربی، ابوحنیفه، نعمان بن محمد تمیمی، دعائم الاسلام، قم، مؤسسه آل البيت ^، ۱۳۸۵ق.

مغنیه، محمد جواد، الفقه علی المذاهب الخمسة، بیروت، دار التيار الجديد، دار الجواد،

۱۴۲۱ق.

مغنیه، محمد جواد، التفسیر الکاشف، قم، دار الكتاب الإسلامي، ۱۴۲۴ق.

نجف آبادی، حسینعلی منتظری، کتاب الزکاة، قم، مرکز جهانی مطالعات اسلامی، ۱۴۰۹ق.